

## بیزانس، آناتولی، ترکیه

و

## بارگاه مولانا

از سفر، بیدق شود فرزین راد  
وز سفر یا بید یوسف صد مراد  
مثنوی، ۳: ۵۳۵

### بهانه سفر

زمستان سال پیش (۱۳۷۷) که چند تن از دوستان پژوهنده و هنرشناس ژاپنی گفتند که برای تحقیق در آثار خط و نقاشی و تذهیب و مرقع محفوظ در گنجینه تویقاپی سرای روانه ترکیه اند، و خواستند که با کاروانشان همراه شوم، بی چندان تردید و تأملی دعوتشان را پذیرفتم. ترکیه را هنوز ندیده، به بارگاه مولانا بار نیافته، و از اهمیت و غنای گنجینه های مکتوب و مصور در استانبول بسیار شنیده و خوانده بودم. کار این هیأت، مرکب از کارشناسان هنرهای خوشنویسی و کتاب آرایسی (فارسی و عثمانی) در چارچوب طرح گسترده پنج ساله (۱۹۹۷-۲۰۰۲ میلادی) «مطالعات زمینه ای اسلامی» (Islamic Area Studies) که به همت وزارت آموزش و فرهنگ ژاپن و با شرکت انبوهی از محققان در گروه های متنوع و متعدد اجرا می شود، برنامه ریزی شده و قرار بود که یک ماهه آخر زمستان را برای شروع عملی کار، همانا عکسبرداری از منابع انتخاب شده از تویقاپی سرای، در استانبول بگذرانند. انتظار از این نگارنده شاید که یاری در خواندن اشعار و متون فارسی درج شده در کنار و میان مینیاتورها و نیز در قطعه های مرقع، یعنی در مرحله بعدی کارها بود. به این ملاحظه، سفر را به دوازده روز کوتاه کردم و پس از دیدن تویقاپی سرای و شهر

استانبول، چند روزی به دیدن آناتولی قدیم، مرکز تمدن امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و زیارت بارگاه مولانا گذراندم. در این سفر تند سیر و پر شتاب که خالی از خطر و ماجرا نبود و بیماری ناشناخته یک ماهه ای هم از روز پایان آن گریبانگیر شد، قصد گزارش پردازی و سفرنامه نویسی نداشتم. اما با تأکید و تکرار مدیر دانشمند و گرامی ایران شناسی که، «از این بوستان که بودی چه آوردی تحفه اصحاب را؟» به ناچار دیده ها را با خواننده ها و شنیده ها در آمیختم و با مایه اندک، گزارش گونه ای پرداخته شد که می خوانید. امید آن که به برکت نام و نقل مولانا چندان ملال آور نباشد.

### استانبول

این شهر پر رمز و راز، گویا تاریخی سه هزار ساله دارد، حوادث بسیار از سر گذرانده و رویدادهای فراوان دیده، و با دگرگونی احوال چندین بار نام گردانده، و کنستانتینوبل، قسطنطنیه، اسلامبول، استانبول نامیده شده است.

مؤلف عجایب نامه، نگاشته نیمه دوم سده ششم هجری، در وصف «عجایب بلاد» در

باره این جا نوشته است:

قسطنطنیه شهری ست بزرگ، و دار الملک روم است. کعب الاخبار گوید چون بیت المقدس ویران شد، اهل قسطنطنیه شادی کردند، آن را مستکبریه خواندند. آفرید گاروی را وعده کرد که خراب کند، چنان که خروس بانگ نکند در آن... و بدان که قسطنطنیه شهری ست عظیم،... در آن عجایبها و طلسمها ساخته اند... این شهر نیمی در آب است، و برجهای عالی در هوا کشیده، و نیمی بر خشکی نهاده است. تیرست (سیصد) و شصت دروازه دارد - یکی زرین و یکی سیمین، دیگران برنجین و آهنین. و همیشه این شهر به دیا آراسته بود. چنان که روم به این شهر مفتخر باشد.<sup>۱</sup>

قسطنطنیه در حدود سال ۳۳۰ میلادی به تصمیم امپراتور روم در جای پایتخت این امپراتوری ساخته شد. همین وجود دو پایتخت به تقسیم قدرت در امپراتوری روم و زوال تدریجی آن و نیز انشعاب در مسیحیت انجامید. کاتولیکها شهر رم را مرکز خود ساختند و قسطنطنیه مرکز ارتودوکس ها شد. اختلاف این دو فرقه که از سال ۱۰۵۴ میلادی بر سر دامنه قدرت پاپ آغاز شد هنوز برجاست و گفت و گوهای سالهای ۱۲۷۴ و ۱۴۳۹ نتوانست آن را پایان دهد، و پس از چندی بر آمدن فرقه های گوناگون پروتستان به تشتتها افزود.

تصرف قسطنطنیه در روز ۲۹ مه ۱۴۵۰ به دست سپاه سلطان محمد دوم (فاتح) (زندگی از ۸۳۲ تا ۸۸۶ هـ. / ۱۴۲۹ تا ۱۴۸۱ م.) از رویدادهای بزرگ هزاره دوم میلادی به شمار می آید. سلطان محمد که تا نزدیک پایان این نبرد امید چندانی به پیروزی نداشت، با چند

پیشامد کوچک معجزه آسا ناگاه شاهد مقصود را در کنار دید. شرحی عبرت آموز از این رویداد را در کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روم می خوانیم:

گفته اند که گذشته از ده هزار سرباز نگهبان و ملاحان و ناویان، شمار لشکر سوار و پیاده ترک در حمله به قسطنطنیه به دویست و پنجاه هزار تن می رسید. صفوف مقدم شامل جمعی کثیر بود... و در میانشان پیران و کودکان ناتوان و روستایان و ولگردانی که به امید غارت و ثواب شهادت به اردوی ترکان پیوسته بودند... خندق انباشته از اجساد کشتگان... و قدمگاه یاران ایشان گردید... عمال عدالت در پشت صفوف افواج قرار گرفته بودند تا سربازان را به پیکار برانگیزند و از گریز مانع آیند... غریب دهل و شیپور و طبل، فریاد درد و ترس را در کام خود فرو برد....

پس از محاصره ای پنجاه و سه روزه، قسطنطنیه که متهورانانه در برابر قدرت خسرو و خاقان و خلفاء عرب مقاومت نموده بود اکنون مقهور لشکر سلطان محمد ثانی گردید... مردم از هر گوشه پایتخت به کلیسای ایاصوفیه روان شدند... اطمینان مردم مبتنی بر پیشگویی مردی فریبگر یا متعصبی پر شور بود که گفته بود روزی ترکان به قسطنطنیه داخل می شوند و رومیان را تا ستون کنستانتین در میدان مقابل کلیسای ایاصوفیه تعقیب می کنند، لیکن... فرشته ای شمشیر به دست از آسمان نازل خواهد شد و با حربه آسمانی خود امپراتوری را به دست مردی بینوا خواهد سپرد که در پای ستون نشسته است، و به او خواهد گفت: «بگیر این شمشیر را و بستان داد اهل ایمان را!» و چون فرشته این کلمات جانبخش را بر زبان آورد ترکان در دم متواری شوند و رومیان پیروزمند ایشان را از مغرب و از سراسر آناتولی تا مرزهای ایران در پیش برانند...». در آن هنگام که مردم منتظر نزول فرشته موعود بودند، ترکان درهای کلیسا را با تبر شکستند و چون با مقاومتی روبرو نشدند دست به خون کسی نیالودند و مشغول انتخاب و گرفتن جمع کثیر اسیران شدند و به انتخاب کسانی رغبت نمودند که جوان بودند یا خوبروی یا به ظواهر دولتمندی آراسته...<sup>۲</sup>

کوردلی و بیمایگی ارباب کلیسا که از موجبات اصلی سقوط قسطنطنیه بود، سرچشمه این مثل معروف فارسی شده است که می گوید: «هم به لاهوتش خورد و هم به ناسوتش!».<sup>۳</sup> دنباله شرح سقوط قسطنطنیه چنین است:

سلطان ثروت قسطنطنیه را به افواج پیروزمند خود اعطا کرده بود... کتابخانه بیزانسی در فتنه عام ویران... و گفته اند که یک صد و بیست هزار نسخه خطی ناپدید گردید... سلطان از دروازه سن رومانوس وارد شهر شد... در برابر در بزرگ کلیسای ایاصوفیه از اسب به زیر آمد و داخل کلیسا و به زیر گنبد شد. بنایی که یاد آور فر و شکوه پیروزی وی بود چنان احترامی و غیرتی در او پدید آورد که چون مسلمانی پر شورا در کار شکستن کف پوش مرمرین کلیسا دید شمشیر

برکشید و او را ملامت نمود که غنائم جنگ و اسیران را به سربازان عطا نمودیم، ولیکن عمارات دولتی و شخصی از آن سلطان است. به فرمان محمد، کلیسای اعظم امپراتوری شرقی بدل به مسجد گردید... و محمد ثانی در محراب عظیم نماز گزارد... و به سرای شکوهمند ویران شده یک صد جانشین کنستانتین کبیر رفت. آثار شکوه و جلال سلطانی را در چند ساعتی از در و دیوار قصر برکنده بودند و خاطر محمد ثانی به مشاهده پست و بلند امور انسان و اندیشه عظمت گمگشته ملول شد و بیتی لطیف از شعر فارسی را بر زبان آورد:

پرده داری می کند در قصر قیصر عنکبوت بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب

کمال پاشا پس از پیروزی در ایجاد جمهوری ترکیه، این شهر را در اجرای سیاست لائیک خود استانبول (به جای اسلامبول) خواند، پایتخت را نیز به شهری در مرکز آناتولی که آنکارا (آنقره قدیم) خوانده می شود برد.

#### آنکارا و بنای یادبود آتاتورک

با «تور» یا سفر گردشگری پنج روزه ای برای دیدن آناتولی همراه شدم که از آنکارا شروع شد و از مراکز تمدن باستانی هیتی ها در آناتولی و قونیه گذشته و پس از دیدار از بناهای بازمانده از امپراتوری روم شرقی به ازمیر رسید. مراکز دیدنی آناتولی مانند کاپادوچیا (Cappadocia)، پاموکاله (Pamukkale)، شهرهای زیرزمینی مردم باستان با هزاران حجره و دالانهای کنده شده در سنگ، و چشمه های آب گرم فسفری و آهکی که اروپاییان به آن اقبال تمام دارند، در این مسیر بود.

دیدارها، چنان که مرسوم این گوشه دنیا است، با گذری و نظری به آرامگاه بنیاد گذار جمهوری نوین آغاز شد. بی لطف و تماشا هم نبود. بنای باشکوه یادبود و مزار آتاتورک بر تپه ای بلند مشرف به شهر آنکارا برپا شده و جز جناح میانی که آرامگاه است، دو جناح پهلویی دارد با تالارهای نمایشی از یادگارهای آتاتورک و تاریخ مصور زندگی و دستاورد او. آنچه در وهله اول برای بیننده ایرانی جلب نظر می کند تصویرهایی است از رضاشاه در سفر او به ترکیه و استقبال آتاتورک از او، چند صحنه از آنها در کنار هم سوار بر اتومبیل و نیز در مراسم گوناگون. در برابر حضور مسلط رضاشاه در این موزه تاریخ به امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان که او هم مناسبات دوستانه با آتاتورک داشت در سایه می افتد. هدایای رضاشاه به آتاتورک هم در جعبه های شیشه ای موزه چیده شده، که از آن میان شمشیری ست بسیار زیبا و نفیس و خوش ساخت با دسته و غلاف مرصع که باید از یادگارهای دوره صفوی باشد، که مسافران اروپایی فن آوری و هنرمندی آنها را در فولادکاری و شمشیر سازی ستوده اند.

در تالار موزه آرامگاه لوحه ای با ۲۸ حرف لاتینی ریخته شده از طلا به نمایش نهاده و در شرح آن نوشته اند که به یادگار تبدیل خط به لاتینی به آتاتورک، پدر ترکیه نوین، تقدیم شده است. درباره آثار تغییر خط در ترکیه بسیار سخن گفته و نوشته اند، و از آن جا که اثرات و عواقب آن در حوزه فرهنگ و ادب عیان است، نیاز به بیان نیست. فقط یادآوری می شود که نگارنده که در توقف چند روزه استانبول بارها به کتابفروشیها، مخصوصاً «چارسوی صحافان» جنب بازار کهنه، سرکشید، جز تاریخ دیار بکر به<sup>۵</sup> کتابی به حروف فارسی- عربی نیافت. از آثار این خط هم جز آنچه که در موزه ها و بر دیوار مساجد و سفالهای به نمایش آمده در فروشگاههای صنایع دستی- که به راستی هم ظریف و زیبا می سازند، چشم را می نوازند، یگانه نمونه ای که به چشم خورد قطعه خطی بود به نوشته گل کیفیم گل (بیا نازنینم بیا، یا بیا تا شادیم باز آید) آویخته در دفتر یکی از موزه های هنری نزدیک میدان تقسیم، که به راهنمایی یکی از هنرمندان آشنای ترک از آن جا دیدن شد. تصویر همین قطعه را نویسنده کتاب «راهنمای زیارتگاههای ترکیه» در اثر خود آورده و افزوده است «پس از تغییر شیوه نگارش به الفبای لاتینی، در سال ۱۹۳۸، هنر خوشنویسی (با حروف) عربی در ترکیه ناپدید شد».<sup>۶</sup>



### قونیه و بارگاه مولانا

قونیه که روزگاری پایتخت آناتولی و دربار پادشاهان سلجوقی روم بود، امروز به برکت بارگاه مولانا نام و اعتبار دارد. در یکی از کتابهای معتبر «راهنمای زیارتگاههای ترکیه»<sup>۷</sup> قونیه مرکز دراویش مولویه معرفی شده است. در همان جا می خوانیم که «شهرت امروزی قونیه در جای مرکز مذهبی، برای پیوستگی آن با جلال الدین رومی و دراویش مولوی یا

«درویشان چرخنده» است. تکیه و موزه اینان مرکز این شهر است. فرقه درویشی در سال ۱۹۲۵ (در اجرای سیاست لائیک جمهوری تازه بنیاد شده) ملغی شد و جایگاه مولویه و مزار مولانا به «موزه» بدل شد. هر سال مقارن سالروز درگذشت مولانا (۱۷ دسامبر / ۲۶ آذر) مراسم سماعی یک هفته ای در این جا برگزار می شود. هنگامی که مولانا حیات داشت، قونیه پایتخت سلاجقه (روم) بود. رونق آن روز شهر هنوز از ساختمانهای بازمانده از عصر سلجوقی، که اکنون به صورت موزه های سفال و کاشی و حجاری و کنده کاری بر چوب درآمده، مدرسه سرچالی، مجموعه صاحب عطا، و مسجد علاءالدین پیداست. این بناها، و مسجدی دیگر یادگار سده ششم هجری و در هر کدام منبری خوش تراش از چوب آبنوس یادگار علاءالدین کیقباد سلجوقی ست. از دیگر بناهای این شهر مسجد شرف الدین، مسجد عزیزیه، و مسجد سلیمیه یادگار دوره عثمانی ست.

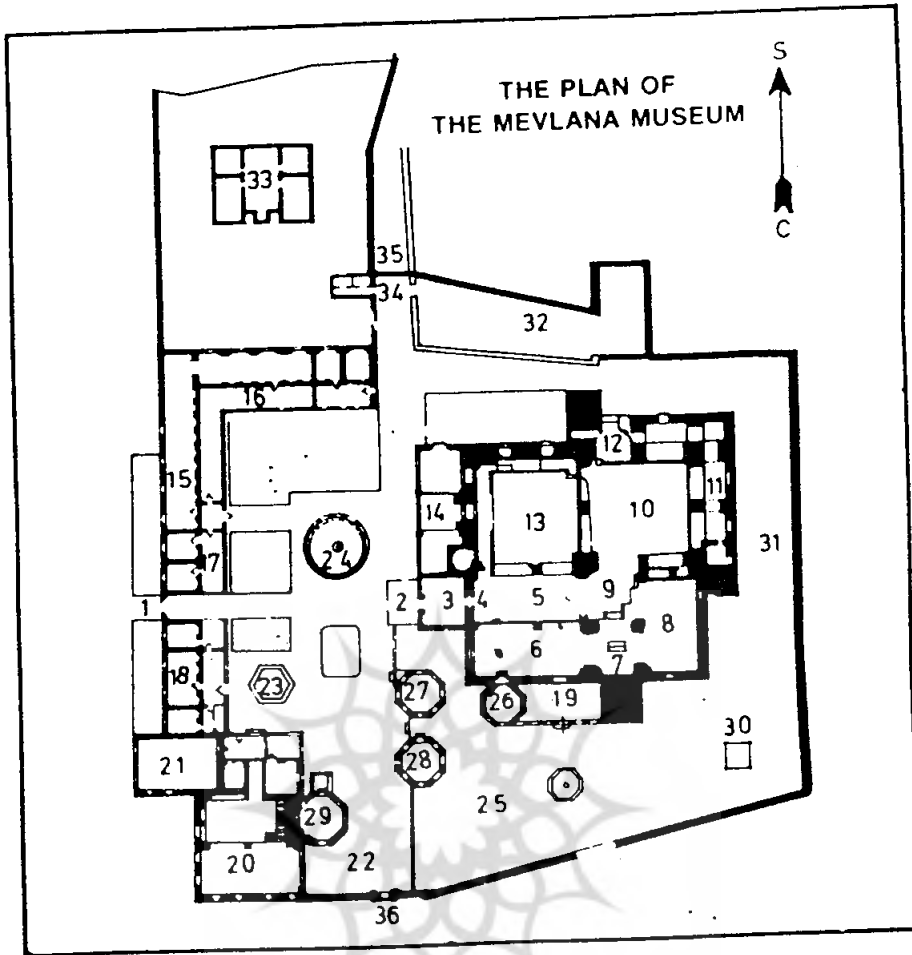
در مرکز آناتولی، از سوی آنکارا (آنقره قدیم) که روانه شویم دشتی هموار که از کاپادوچیا به سنگستان پر پهنه و مرکز تمدن باستانی آناتولی، و آقسرای می گذرد، به قونیه می رود. شهر آقسرای نیز حال و هوای روزگار رونق و امپراتوری را از دست داده و از «کاخ سفید» در این جا نشانی بازمانده است. دور و بر قونیه کارخانه های کوچک و بزرگ بسیار به چشم می خورد، و آپارتمانهای بلند هم به ردیف، سربرافراشته و ساختمانهای تازه نیز در دست بناست. خیابان اصلی شهر پهن و پر درخت است و در یک سو باغ عمومی و گورستان بزرگی دارد.

قونیه اکنون ۱/۵ میلیون جمعیت دارد و دومین شهر بزرگ در مرکز ترکیه (پس از آنکارا) است و پنجمین شهر ترکیه (پس از استانبول، آنکارا، ازمیر و ادرنه). کارخانه های ساخت هواپیما و هلیکوپتر، ماشینهای کشاورزی، و قند، صنعت را همراه عوارض آن به این شهر آورده است. بنز هم در بیرون قونیه کارخانه ای دارد که کامیون می سازد. کنار قونیه خط تراموا (ترن یک واگنه شهری) دایر است. از آثار تاریخی قونیه قلعه قدیمی یادگار علاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی، و نیز مسجد علاءالدین در میدان اصلی شهر است.

مرگ مولانا در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هـ. پیش آمد. پس از مرگش، مریدان او بنای «قبة خضرا» را بر تربت وی ساختند. این بنا مرکز مجموعه مولویه است که امروز در مرکز قونیه می درخشد. مولانا در کنار پدر، همسر، فرزندان و جمعی از مریدانش در این جا آرمیده است.

مجموعه آرامگاه یا «موزه» مولانا چنان که نقشه آن نشان می دهد از بخشهای زیر

تشکیل می شود:<sup>۸</sup>



نقشه موزه مولانا

- |                            |  |                        |
|----------------------------|--|------------------------|
| ۱- در صحن (دروازه درویشان) | ۱۲- جایگاه نوازندگان                   | ۲۲- کتیبه ها           |
| ۲- در آستان                | ۱۳- نمازخانه                           | ۲۳- حوض شب عروسی       |
| ۳- قرائتخانه               | ۱۴ و ۱۵- حجره های درویشان              | ۲۴- حوض فواره          |
| ۴- در نقره                 | ۱۶- نمایشگاه جامه و فرش (پوست نشین)    | ۲۵- دروازه خاموشان     |
| ۵- رواق آرامگاه            | ۱۷- نمایشگاه صحنه هایی از زندگی مولانا | ۲۶ تا ۳۰- مزارات معارف |
| ۶- سنگهای مزار چلبیان      | ۱۸- اتاقهای اداری                      | ۳۱- مزارات مولویان     |
| ۷- قبه خضرا یا گنبد سبز    | ۱۹- درگاه چلبی (کتابخانه)              | ۳۲- گورستان مادران     |
| ۸- مزارات                  | ۲۰- مطبخ                               | ۳۳- جایگاه زایران      |
| ۹- گنبد نگهبانی            | ۲۱- میدان شریف                         | ۳۴- دستشویی            |
| ۱۰- سماع خانه              |  | ۳۵- دروازه چلبی        |
| ۱۱- جایگاه زایران          |  | ۳۶- دروازه خاموشان     |

کف این مجموعه پوشیده از سنگ مرمر آبی کارسده دهم هجری ست، و پشت این جا مسجد سلیمیه از یادگارهای همان روزگار است. بر سر در بارگاه عارف بلخ عبارت «یا حضرت مولانا» را که به خط نستعلیق زیبا نوشته شده است می خوانیم، و اذن ورود می طلیم. بالای مدخل رواقی که به حرم وارد می شود این بیت از عبدالرحمن جامی نقش شده است:

کعبه العشاق باشد این مقام هر که ناقص آمد این جا شد تمام  
در سماع خانه، سازهای موسیقی از نی و دف و رباب و دایره و تنبور و کمانچه و تار جای  
دارد و کنار آن نمونه ای از لباسهای مولانا و یارانش نشان داده شده است.  
در مسجد یا نمازخانه مولانا نسخه های خطی قرآن مجید و کتابهای دیگر را، که بیشتر  
مذهب یا دارای مینیاتور است، می بینیم.

در قفسه کنار مسجد دو رشته تسبیح که هر یک ۹۹۹ دانه دارد به چشم می خورد.  
در قراءتخانه، نمونه های خط چشم را می نوازند، و نیز قدیمترین نسخه مثنوی و دیوان  
کبیر مورخ ۷۶۷ هجری، شماری دیگر از نسخه های نفیس خطی در جعبه آینه هایی میان  
بارگاه مولانا چشم و دل زائران را روشن می کند. در دیوار این آستانه پُر است از  
یادگارهای مولانا، و در سویی این رباعی معروف او را، که بیت الغزل شرح معرفی مولانا در  
نشریه های جهانگردی ترکیه است، به خط خوش نستعلیق می خوانیم:

بازآ، بازآ، هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ  
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ  
در کتابها و جزوه هایی که برای معرفی مولانا به زائران بارگاه او آماده شده،  
به انسانگرایی او که به همه آدمیان مهر می ورزد و عشق و انسان را فراتر از هر طریقت و  
آیین و مذهب می نگرد، تأکید شده است.

### زندگی مولانا

جلال الدین محمد چهارده ساله بود که میان سالهای ۶۱۶ و ۶۱۸ هجری، همراه پدرش  
بهاءالدین ولد به قصد زیارت حج از بلخ، شهر زادگاهش، روانه شد. آنها نخست  
به نیشابور، و سپس به بغداد و از آن جا به مکه رفتند، و پس از گزاردن حج، رهسپار شام  
شدند. بهاءالدین ولد و فرزندش به ملاحظه آشفتهگی احوال خراسان در این ایام به شهر  
نیاگان بازنگشتند و روانه آسیای صغیر شدند، و پس از چندی به دعوت علاءالدین کیقباد  
پادشاه روم به قونیه که پایتخت سلطان سلجوقی بود رفتند و این جا مقام گرفتند. بخش اعظم  
آناتولی در آن روزگار در حکومت سلاجقه روم بود.



مولانا دوبار ازدواج کرد. نخست گوهر خاتون دختر شرف الدین سمرقندی را به همسری درآورد و از او دو فرزند یافت، یکی بهاء الدین محمد که به سلطان ولد شهرت یافت و دیگر علاء الدین محمد که در جوانی درگذشت. مولانا از همسر دوم خود، گراخاتون، هم دو فرزند داشت: پسری به نام مظفر الدین مشهور به «امیر عالم» که گویا در دستگاه حکومت منصبی داشت و چهار سال پس از مولانا درگذشت و دختری به نام ملکه خاتون. از این چهار فرزند، نخستین آنها که مولانا او را به نام پدر خود بهاء الدین محمد نامیده بود بیش از همه فرزندان با پدر را بطة معنوی داشت، و پس از درگذشت مولانا به سلطان ولد مشهور شد و گویا این عنوان را مریدان از راه احترام به او داده بودند.<sup>۱</sup>

شیدایی مولانا با ورود شمس الدین محمد بن علی ملک داد تبریزی به قونیه در سال ۶۴۲ هجری آغاز شد. اما این مراد و محبوب مولانا پس از شانزده ماه از قونیه رفت و آتشی که دوری اش در جان مولانا انداخت در بسیاری از شعرهای او پیداست. مولانا پس از آن صلاح الدین زرکوب را که مردی ساده و عامی نما بود مراد خود ساخت و پس از درگذشت این یک نیز مایه شور و شیدایی را در وجود حسام الدین چلبی یافت. زندگی مولانا به شور و عشق و شیدایی گذشت. این کتیبه بر سر در آرامگاه او زبان دل وی نیز هست:

کعبة العشاق باشد این مقام هر که ناقص آمد این جا شد تمام  
روم شرقی، عثمانی و ترکیه

قرنها پیش از سقوط قسطنطنیه و افتادن آن به دست سلطان محمد فاتح، ترکان سلجوقی ناحیه آناتولی را عرصه قدرت خود ساخته بودند. پرفسور فوجیو میتسوهاشی (Fujio Mitsuhashi) استاد دانشگاه چیبا در شرق ژاپن در سخنان خود در بیست و ششمین مجلس سالانه خاور شناسی ژاپن در سال ۱۹۸۴، در این باره گفت:

سده یازده میلادی نقطه عطفی در تاریخ آناتولی بود. غلبه ترکان بر این جا به حکومت خاندانهای ارمن، یونانی و اسلاو پایان داد و بزرگان ارمنه را به کوچیدن به اقصی نقاط تا مصر، ناگزیر ساخت. ترکان سلجوقی اسلام و زبان ترکی را به آناتولی آوردند. از نظر سیاسی، ترکان بادیه نشینی را رها ساختند و با گرفتن مایه های تمدن ایرانی و عرب، و بیزانس به ساختن تمدنی برای خود برآمدند. تا پایان سده یازده، قبایل سلجوقی در آناتولی مستقر شدند و در اوایل سده دوازده (سال ۱۱۳۴م.) ایکونیوم یا قونیه، قلمرو پیشین بیزانس، پایتخت سلاجقه روم شد و اینان پس از درگیری دنباله دار با امپراتوری روم شرقی، سراسر آسیای صغیر جز چند ناحیه مانند حوزه دریای اژه، دریای مرمره و ترابوزان را زیر حکومت خود آوردند....

ویژگی حکومت سلاجقه روم در ترکیب استادانه مایه های شرقی و غربی، یا اسلامی و

رومی، در ساخت و پرداخت نظام اداری سیاسی، مالی و اجتماعی آنها بود... نعمت فؤاد کوپرولو دانشمند و استاد برجسته ترکیه جدید و بانی مجله «حقوق و اقتصاد تاریخی ترکیه» (استانبول، ۱۹۳۱) در رساله ای زیر عنوان «نگرشی به نفوذ شیوه بیزانتین در نظام عثمانی» بر آن است که «پس از فتح استانبول، جنبه های زندگی درباری، اداری و سیاسی امپراتوری عثمانی تأثیر فراوان از بیزانس گرفت، اما مورخان این را فقط یکی از مایه های نظام تازه می دانند. نظام امپراتوری عثمانی را در واقع باید «بیزانس نوین» نامید. بیگمان در چند سده منتهی به اشغال آناتولی نیز ترکان، به ویژه سلاجقه روم، در نفوذ مستقیم تمدن بیزانس بودند. سلاجقه روم و امپراتوران عثمانی بر بیشتر ناحیه آناتولی، که جایگاه تمدن و سنت قدیم بیزانس است، حکومت داشتند. بدین سان، چند زبان و چند دین در این خطه رواج داشت. در این نظام، سیاست یا دولت با دین یکی بود، و سلطان رهبری حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و معنوی کشور را داشت.»<sup>۱</sup>

سلاجقه روم که بر آناتولی حکومت داشتند در عهد ایلخانان تابع اینان بودند. پس از علاء الدین کیقباد سلجوقی، و در زمان سلطنت ابوسعید ایلخان در ایران، امیر چوپان سپهسالار او به مملکت روم رفت و آشوب و شورش را که از هر گوشه برخاسته بود فرونشاند و فرزند خود تیمورتاش را به حکومت آن جا گذاشت، و او نیز جلال الدین پسر خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر ایلخان را به وزارت خود برداشت.

### خزاین ترکیه

مرحوم مجتبی مینوی که حدود سال ۱۳۳۳ از سوی دانشگاه تهران مأمور تحقیق و تشخیص نسخه های خطی ارزنده در کتابخانه های ترکیه شده بود، درباره غنا و اهمیت این کتابخانه ها نوشته است:<sup>۱</sup>

پانزده ماه است که در کتبخانه های انقره و بورسه و استانبول و قیصریه و قونیه مشغول کار و تحقیق بوده ام... وظیفه من در ترکیه این بوده است که از نسخه های خطی مهم فارسی و عربی که در خزاین کتب بسیار ثروتمند این مملکت موجود است فهرستی تهیه کنم و از اهم آنها برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فیلم و عکس تحصیل کنم...

اکثر کتابخانه های امروزی ترکیه که دارای نسخه های خطی ست متعلق به قرون نهم تا دوازدهم هجری ست، یعنی در این قرنها به صورت کتبخانه تأسیس شده است. در میان آنها بعضی کتابخانه های قدیمتر، یعنی متعلق به قرن هفتم و هشتم نیز هست، ولی از اکثر کتابخانه های قدیمی، مثل کتبخانه صدرالدین قونوی در قونیه و کتابخانه سراج الدین ارموی باز در قونیه، بنایی به جا نمانده و کتابهای آنها تغییر مکان داده و به این کتبخانه های جدیدتر منتقل شده است و به جا مانده.

دوره سلطان محمد فاتح و فرزند او بایزید را باید عصر طلایی کتب در ترکیه محسوب داشت. علاوه بر این که بسیار به جمع و خریداری و تحصیل کتب از خارج مملکت رغبت داشتند، چهل و پنج نفر کاتب و خطاط در دربار ایشان دائم به تحریر و تکثیر نسخه های خطی برای خزانه کتب سلطنتی مشغول بودند... علوم اسلامی در آن عصر هنوز جنبه بین المللی داشت و به هرچه به لسان عربی نوشته می شد تمامی امم مسلمان از کنار اقیانوس اطلس تا ساحل اقیانوس کبیر عشق و علاقه داشتند، و به آنچه به فارسی نوشته می شد گذشته از ایران و هندوستان، سلاطین آل عثمان نیز علاقه مند بودند، و علما و شعرا و نویسندگان و حتی تجار کتب را تشویق می کردند. معروف است که سلطان محمد فاتح می خواست جامی را از خراسان به اصطنبول بیاورد که این جا مقیم باشد، و چون این امر صورت نگرفت مستمری سالیانه ای برای او مقرر داشت که او و پسرش بایزید از برای او به خراسان می فرستادند و جامی هم از آن جا جهت فاتح و بایزید از کتابهای خود نسخه می فرستاد، و مجموعه های بزرگ از کلیات و سبعة و خمسة جامی این جا هست که خط خود او در آنها هست و حتی یکی دو کتابی بالتمام به خط او موجود است.<sup>۱۱</sup>

دوره دیگری که از لحاظ کتابخانه در تاریخ ترکیه مهم است عصر سلطان محمود اول (پادشاه عثمانی، ۱۱۴۳ تا ۱۱۶۸ هـ.) است که از کتابهای کتبخانه سلطنتی چهار کتابخانه عمومی برای استفاده خلق به وجود آورد، یکی در داخل عمارت شاهی و سه تا در سه جامع بزرگ، و از برای آنها بناهای مخصوص برپا کرد، و به قاعده الناس علی دین ملوکهم در عصر او جمعی از علما و مفتیان و وزرا و امرا نیز کتابخانه خود را وقف کردند و بنایی برای نهادن آنها و برای تسهیل وسایل استفاده مردم از آنها ساختند و اوقافی برای تأمین وجوهات جهت مصارف کتبخانه و مخارج حفاظت و مواجب کتابداران و خدام و منازلی از برای سکناى ایشان به جا گذاشتند که هنوز بعد از دو بیست و بیست سی سال برقرار است و نام بانیان آنها مثل عاطف افندی و فیض الله افندی و راغب پاشا و کوپرولو محمد پاشا و خسرو پاشا و بشیر آغا و چهل - پنجاه نفر دیگر از این راه در افواه افتاده و یادگارهای آنها را که کتابها و کتبخانههای ایشان باشد دولت ترکیه نگهداری می کند و از بودجه دولت نیز مبالغی روی عایدات اوقاف آنها برای تعمیر و توسعه و آسان کردن کار استفاده از آنها می گذارد و تقریباً نود کتابخانه عمومی که تحت نظر وزارت معارف اداره می شود در سراسر مملکت موجود است، و این غیر از موزه هایی است که مخزن کتاب هم دارد مثل موزه تربت مولانا در قونیه و موزه طوب قاپوسرای و موزه آثار ترک و اسلام.

شادروان مینوی در دنباله همان گزارش، از یاریهای کتابخانه داران اهل فرهنگ ترکیه با وی در استنساخ و عکسبرداری از کتب نفیس یاد کرده و به اهمیت سعه صدر کتابداران و فلسفه کار کتابداری تأکید نهاده است:

آشنایی بنده با کتبخانه‌های ترکیه در سال ۱۹۵۰ میلادی آغاز شد که بار اول به ترکیه آمدم. قبل از آن فقط فهرستی را که پاول هرن (Paul Horn) از بعضی از نسخه‌های خطی فارسی استانبول تهیه کرده بود و در ZDMG چاپ شده است، و فهرست نسخه‌های تاریخی فارسی استانبول را که فلیکس تاؤر (Falix Tauer) نوشته است و در *Arch. Orient* چاپ شده، و بعضی از مقالات رشر (O. Rescher) و ریتر (H. Ritter) را در وصف برخی از نسخ خطی محفوظ در ترکیه که در مجلات مختلف علمی به طبع رسیده، و همچنین عده‌ای از فهرستهای چاپی کتابخانه‌های استانبول را که در عهد سلطان عبدالحمید انتشار داده بودند، دیده بودم، و اطلاعات اجمالی ناقصی... از راه اظهارات شفاهی و کتبی مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت از فضلای ایران که سه چهار سالی در استانبول به سر برده و در کتبخانه‌ها مطالعه کرده بود، داشتم. اما شنیدن کی بود مانند دیدن....

در مدت شش ساله بین نخستین زیارت ترکیه و این سفر اخیر خود منتهای سعی و کوشش را در... برگشتن به این مملکت و این جا مدت طولی ماندن و در کتابخانه‌ها کار کردن می‌کردم... طبیعی است که در ترکیه و ایران دوستان و آشنایان و عشاق کتاب بخواهند بدانند که من در این مدت اقامت در ترکیه و کار کردن در کتبخانه‌ها و صورت برداشتن از نسخ و عکس گرفتن از هفتصد مجلد کتاب چه «اکتشاف» تازه کرده‌ام و از چه کتب عکس گرفته‌ام....

مرحوم مینوی پیش از پرداختن به شرح نسخه‌های خطی خزائن ترکیه، چند نکته را یادآور شده و نوشته است:

«فهرست چهل - پنجاه کتبخانه از کتبخانه‌های استانبول... شصت - هفتاد سال پیش از این منتشر شده است. اما این فهرستها از روی دفاتر قدیمی سیاهه مانند آن کتابخانه‌ها چاپ شده است»، و «گذشته از همراهی و معاضدت که مدیر عمومی کتبخانه‌ها و کارکنان یکا یک کتابخانه‌ها در استانبول و سایر بلاد، و حتی والیان و رؤسای معارف هر یک از ولایات، نمودند، استادان و دانشیاران اونیورسیتة‌ها... لطف و مهربانی نشان دادند... علاوه بر این، حتی صاحبان کتبخانه‌های خصوصی... نیز در نشان دادن نسخ خطی خویش و در اجازه‌عکسبرداری از نسخی که من داشتم آنها را برای خودمان مفید می‌دانستم به شرط سعة صدر عمل کردند... این بزرگواران همه می‌دانند که این کتب را مؤلفین آنها برای خواندن و بهره بردن اخلاف تألیف کرده‌اند، و اگر کتابی در گوشه‌ای بماند و از مندرجات آن کسی مطلع نشود با خشت و سنگ فرقی ندارد، و بنابراین به مقصود مؤلفین که تخلید و نشر علم بوده خیانت شده است و با پیشرفت تمدن بشر که منوط به نقل علوم اسلاف به اخلاف است مخالفت شده است... نوشته‌های کتب ملک عموم بشر است و بر موجب اعلامیة حقوق بشر که آن را همه ملل متمدن پذیرفته‌اند در کسب اطلاع از مندرجات کتب باید آزادی کامل وجود داشته باشد، و هیچ کس حق ندارد دیگری را که بخواهد

اطلاعی کسب نماید از نوشته ای (جز اسناد محرمانه سیاسی و قضایی، که آن هم فقط تا مدت معینی ممکن است محرمانه تلقی شود) مانع آید».

عکسبرداری از کتب به قصد تکثیر نسخ آن و تقلیل احتمال از بین رفتن آن، و نشر آن به وسیله چاپ و در دسترس مستفیدان قرار دادن آن است، و بنابراین وظیفه انسانیت هر بشری است که در این کار به قدر امکان تسهیل و مساعدت نماید.

به راستی باید اندیشید که چه تضمین و اطمینانی وجود دارد که نسخه خطی نفیس و منحصر به فردی که در واقع بخشی از گنجینه و میراث فرهنگی جهان است سالم و محفوظ بماند، هرچند که پشت حصار و دروازه آهنین باشد و بر آن نگهبانانی غلاظ و شداد بگمارند. از آن همه مجلّات که رشیدالدین فضل‌الله از آثار خود با سعی فراوان و هزینه کلان به کتابخانه‌ها سپرد و در همه جای عالم پخش کرد، چند تا مانده و چند تای آن سالم و کامل است. همین تازگیها این نگارنده به دنبال بخش «تاریخ هند» از جامع التواریخ بود و پی برد که از بخش تاریخ عالم جامع التواریخ (شامل تاریخ چین، هند و فرنگ) فقط چهار نسخه شناخته شده در دنیا به جای مانده که دوتای آن در انگلیس بوده (کتابخانه Edinburgh) و کتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی (Royal Asiatic Society) در لندن، که این یک هم گویا پانزده سالی پیش به حراج رفت) و دوتای دیگر در استانبول است.<sup>۱۳</sup> مصحح کتاب لطایف الحقایق تالیف رشیدالدین فضل‌الله که این کتاب را از روی نسخه کتابخانه ملک تهران ویراسته و چاپ کرده،<sup>۱۴</sup> در مقدمه خود بر آن (جلد دوم، ص ده) نوشته است: «در کتابخانه سلطنتی ایران نسخه ای بسیار نفیس و شاهانه از لطایف الحقایق محفوظ می باشد که مرحوم دکتر بیانی آن را در مجله مهر (سال ۸) معرفی کرده اند. نگارنده برای تهیه عکسی از این نسخه به کتابخانه مزبور رجوع نمودم ولی متأسفانه نه تنها اجازه عکسبرداری داده نشد بلکه به رؤیت نسخه در خود کتابخانه نیز موفق نشدم». نیز در مصاحبه ای با آقای سلیم نیساری به مناسبت چاپ تازه ای از دیوان حافظ به تصحیح وی که برای انتشار آماده می شود، می خوانیم. «از نظر قدمت تاریخ کتابت، نسخه ای کامل یا نسبتاً کامل هنوز نسخه ایاصوفیه (مکتوب به سال ۸۱۳ هـ. ق) قدیمترین متنی است که در اختیار دارم».<sup>۱۵</sup>

مرحوم مینوی در دنباله سلسله گزارشهای خود از کتابخانه های ترکیه نوشته است:<sup>۱۶</sup>

کتبی که کما یبغی کاملاً مورد استفاده نباشد، تحت نظم و ترتیبی معین و معقول آنها را نیاراسته باشند، فهرست حاوی اوصاف و خصوصیات آنها نوشته و در دسترس طالبین نگذاشته باشند، و شخص یا اشخاصی که مأمور حفظ و صیانت آنها هستند از طریق رهبری و رهنمایی خویش آن

کتب را جاندار و فایده بخش نمایند، انبار کتابی مرده است... عبارتی را که خواندند ده- پانزده سال پیش از این از کتابی به زبان انگلیسی نقل کرده بودم... فقط به مثالی اکتفا می کنم: نزدیک به هفتصد مجموعه و کتاب خطی از نسخه های ترکیه توسط این بنده برای دانشگاه تهران، و مقداری به دلالت بنده برای کتابخانه ملی ایران عکس گرفته شد و برادران ترک ما در این راه یاری کردند و امروز مقداری از آن کتابها طبع و نشر شده است.<sup>۱۷</sup> یک نفر از استادان عالیقدر و دنیاشناس ترکیه، آقای پروفیسور زکی ولیدی طغان، سه سال پیش از این به دعوت دانشگاه تهران برای کنگره ای بین المللی به تهران آمده بودند و در کتابخانه ای که مالک نیکونفس آن اعلام داشته است که آن کتب وقف و مال عموم است به کتابی برخوردند که از هشت صفحه آن عکسی طلب کردند، و تقاضایی مشعر بر این طلب توسط دانشگاه تهران فرستادند. بعد از سه ماه نامه ای رسمی و نمره دار از ریاست بزرگوار دانشگاه به ایشان رسید حاکی از این که مدیر کتابخانه اجازه نداد از این هشت صفحه عکس گرفته شود.

از کتاب تاریخ دیگری در همان کتابخانه یک تن از استادان آلمانی چهار سال است فیلمی می خواهد و آقای مدیر به این بهانه که می خواهم آن را طبع کنم فیلم نمی دهد. مالک کتاب (به فرض اینکه ملک شخصی باشد) مالک جلد و کاغذ آن است نه مالک مطالب آن... کتابخانه ای که از مندرجات نسخه های محفوظ در آن طالین استفاده نتوانند کرد با انبوهی خشت و سنگ تفاوت ندارد. کتاب تا چاپ نشده باشد در خطر تلف و تباهی و نابودی ست... در کتابخانه های دنیا سعی می کنند از کتابهایی که نسخه های آن کمیاب است، ولو کتاب چاپی نادر، عکس و فیلم تهیه کنند و در دسترس اهل طلب بگذارند... بعد از این که فیلمها و عکسها در کتابخانه ای جمع شد فهرستی از آنها باید منتشر کرد و به هر شخص و مؤسسه ای که بخواهد به خرج خود آنان، نسخه باید داد و تشویق باید کرد که آن کتب را مطالعه نمایند و مقابله و تصحیح کنند و منتشر سازند و از انحصار اشخاص بخیل و متاع للخیر معتد آئیم بیرون آورند.

هر کس که از نشر کتابی مانع شود مرتکب قتل مؤلف آن شده است و به کلیه نسلها.. از

امروز تا آخر دنیا زیانی جبران ناپذیر وارد آورده است.

مرحوم مینوی آن گاه به معرفی «مجموعه ها» می پردازد:

مراد از مجموعه «کتبی ست که در آنها از سه و چهار گرفته تا صد و هشتاد و دو است کتاب و رساله جمع آمده است، و بسیاری از این کتب و رسائل تا کنون مجهول و نایاب بوده است... در ترکیه از این قبیل مجامیع فراوان است... در مساجد و مدارس قدیمی مرسوم بود اوراق پراکنده کتبی را که شیرازه آنها گسیخته و از صورت کتابی بیرون آمده و از حیث ارتفاع ساقط شده بود در پشتکی روی هم می ریختند، تا نام خدا و کلام خدا، اگر در این اوراق باشد، پامال نگردد.

اوراقی را که در یک چنین پشتکی روی هم انبار شده بوده است برداشته اند و کیف ما اتفق، کوچک و بزرگ، فارسی و عربی و ترکی، قدیم و جدید، دسته دسته پهلوی هم گذاشته اند و با جوالدوز چهار سوراخ در کناره آنها کرده و نخ محکمی از سوراخها گذرانیده و هر دسته را در یک جلد کرده اند و سی چهل تا از این مجموعه ها فراهم آورده» (سپس ۷ مجموعه ایاصوفیه را که برای دانشگاه تهران عکس آن گرفته شده معرفی کرده است).

در فهرست عکسهای موجود در کتابخانه مینوی، ذیل ردیف ۲۱۶ و ۲۱۷، از مثنوی معنوی، دفتر ۱ و ۲ از موزه مولانا در قونیه با شماره ۵۱ (۲/۱۴۳)، و ذیل ردیف ۲۱۸ از مثنوی معنوی، دفتر ۵ و ۶، از همان موزه (ش ۱۴۲۹) یاد شده،<sup>۱۸</sup> که نمودار سهولت دسترسی به کتاب و عکس گرفتن از آن است. در همان فهرستواره از عکسهایی از نسخه های موجود در کتابخانه ها یا مجموعه های ترکیه مانند تویقایی سرای (یا طویقو سرای) و مجموعه احمد ثالث، کوپرولو احمد، شهید احمد پاشا، ایا صوفیا، عزت قویون اوغلو، موزه مولانا، اونیورسپته، فاتح، لاله لی اسماعیل، با یزید عمومی، سلیمانیه لاله لی، اسعدی افندی، افیون قره حصار، نور عثمانیه، عاشر افندی، قونیه و... نام آمده است.

صحبت ذخایر مکتوب فارسی محفوظ در ترکیه بی ذکر از گنجینه عظیم و گرانقدر اسناد فارسی در آن دیار ناقص خواهد بود. آقای دکتر محمد رضا نصیری استاد دانشگاه پیام نور و دبیر کل پیشین فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که خود دانش آموخته ترکیه است، در مجلسی به دعوت دانشگاه کیوتو در روز ۲۳ ژانویه ۱۹۹۹ (۳ بهمن ۱۳۷۷) به معرفی منابع و اسناد تاریخی ایران محفوظ در سه گنجینه مهم اسناد در ترکیه - موزه تویقایی سرای، بایگانی صدارت عثمانی و کتابخانه فاتح در استانبول - پرداخت و یاد آور شد که در بایگانی صدارت عثمانی ۱۵۰ میلیون سند تاریخی نگاهداری می شود. و این جا جدا از تویقایی سرای مهمترین گنجینه اسناد است. کثرت اسناد تاریخی مربوط به ایران محفوظ در مخازن ترکیه به اندازه ای است که فقط از اسناد موجود در تویقایی سرای می توان بر روی هم چهل مجلد پانصد صفحه ای (تاریخ پیش از صفویان ده جلد، صفویه بیست جلد، و ادوار پس از آن ده جلد) مدون و منتشر نمود.

#### گنجینه تویقایی سرای و یک پیشنهاد

کار هیأت دانشگاهی تحقیق هنری ژاپن در استانبول (اسفند ماه ۱۳۷۷) بررسی آثار خوشنویسی و مینیاتور محفوظ در موزه تویقایی سرای، و به ویژه مرقعهای نفیس این گنجینه، بود. هیأت ژاپنی با تدبیر و تدارک فراوان و همراه داشتن تازه ترین وسایل عکسبرداری دیجیتال و کامپیوتری، که همچون جعبه های جادو مهمانداران ترک را شگفت زده می کرد،

آراسته و مجهز آمده بودند. در خزینه اوقاف تویقاپی سرای بیشتر از صدها دسته یا مجموعه مرقع در هزاران برگ نگاهداری می شود، که از آن میان چهار مجموعه مرقع به نام «سرای مرقع» خوانده می شود و عبارت است از مرقع بایسنغری، مرقع بهرام میرزا، و دو مجموعه مرقع سلطان یعقوب. گویا هریک از این مجموعه ها بیش از یک صد برگ دارد. نظر هیأت ژاپنی این بود که این هر چهار مجموعه مرقع را بررسی و مقدمه از آن عکسبرداری کنند. اما - نظر به کثرت اوراق مجموعه ها - خانم چاقمن رئیس موزه پیشنهاد کرد که فعلاً به دو مجموعه مرقع سلطان یعقوب پردازند.

در «خزینه» تویقاپی سرای (چنان که ترکها آن را می نامند) کتابهای نفیس و آثار گرانقدر میراث فرهنگ ایران و اسلام بسیار است. و از آن میان قرآنهایی به خط یاقوت مستعصمی، جزوی از قرآن به خط عثمان ابن وراق، خمسة نظامی تحریر شده در دوره آق قوینلو در شیراز، اربعین جامی با تذهیب و به خط شاه محمود نیشابوری (شاگرد سلطانعلی مشهدی)، مرقعات ساخته استادان عثمانی (از آن میان شیخ حمدالله - اواخر تیموریان تا اوایل صفوی -) و نیز نسخه قرآن مجید معروف به قرآن عثمانی (که سلطان عثمانی همیشه پیش خود داشت، و می گفتند که همان نسخه ای است که عثمان جمع آورده بود).<sup>۱۱</sup>

هیأت ژاپنی به سرپرستی خانم میناکو میزونو، محقق هنر تذهیب و نگارگری عثمانی، در یک ماهی که در کنار گنجینه هنری تویقاپی سرای سرگرم کار بود، از حدود دویست برگ مرقع، بیشتر آمیزه خط و تذهیب و مینیاتور، عکس برداشت. این نمونه را پس از بررسی هنرشناسانه و خواندن خطوط آن، که بیشتر از اشعار فارسی است، به احتمال در مجموعه ای برای چاپ آماده خواهند کرد.

\*\*\*

فرق است میان شاهان کوردل و بیمایه قاجار، که فقط گهگاه و از سر تفنن کتابی می خواستند و کتابخانه و کتابداری در فرهنگ آنها کمتر جایی داشت، و سلاطین عثمانی که با همت و شوق و بذل زر و سیم نسخه های نفیس و متون ارزنده و نمونه های والای تذهیب و مرقع و مینیاتور را می یافتند و در خزانه خود گرد می آوردند و مشوق و حامی هنرمندان خوشنویس و کتاب آرا بودند. امروزه هم پیداست که وارثان این مجموعه نفیس و گرانبها آن را قدر می دانند و در نگاهداشت آنها می کوشند. فراز و نشیبهای سیاسی و اجتماعی و دست به دست شدن ثروتهای ملی هم در این سه ربع قرن در آن جا به هرج و مرج نینجامیده و چندان زمینه آسیب و چشم زخمی به گنجینه های هنری و فرهنگی پیش نیاورده است. اما



زمانه به قول قدما «گرد گردان» است، و اطمینانی به ثبات احوال در این دنیای آشفته نیست. اگر هم خرد بر هوای نفس و انصاف بر طمع همیشه پیروز باشد و گنجینه های فرهنگی به آفات ساخته دست بشر از دست نرود، باز دست طبیعت را کسی نخوانده و «دیوان قضا خط امانی» در برابر آفات زمینی و آسمانی مانند زلزله، سیل و آتش و... به کسی نداده است.

در زمانه ای که در این گوشه دنیا دولتها مشغله خاطر مهمتری دارند که همانا حفظ قدرت به هر قیمت است، در آن سوی جهان گنجینه داران خصوصی، حتی معتبرترینشان مانند انجمن سلطنتی آسیایی برگهای کتابی نفیس و منحصر به فرد را به جراج می گذارند و مجموعه دار دیگری شاهنامه نفیس شاه طهماسبی را برگ برگ و پریشان به دست سوداگران بازار هنر می سپارد، حمایت و حفاظت این گنجینه های یگانه فرهنگی و هنری کار تنها یک دولت نیست، و باید سازمانی بین المللی با برنامه ریزی درست و دقیق و گسترده متولی این مهم شود و بیندیشد که چه تدبیر باید کرد که مثلاً نسخه منحصر به فرد تاریخ عالم جامع التواریخ در این کتابخانه آسیایی از دست نرود، و اگر هم روزگاری بر اثر عواملی بیرون از اختیار عاقلان بشر چشم زخمی به آن رسید، عکسی و تصویری از آن در جایی دیگر و در مخزنی مطمئن محفوظ باشد. دستگاهی که بیش و پیش از هر مرجع دیگر صلاحیت و مسؤولیت این کار را می تواند داشت یونسکو، سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد، است که جا دارد با همکاری اعضای فهمیده و فرهنگ آشنای خود برنامه ای حساب شده برای تضمین دوام و بقای نفایس منحصر به فرد کتابخانه ها تدبیر و اجرا کند. خوشبختانه پیشرفت فن آوری کامپیوتر و ضبط رایانه ای این کار را بسیار آسانتر، دقیقتر و مطمئنتر ساخته است. و می توان انبوهی از کتابها و مراجع نوشته و مصور را در حافظه و دیسک های کم حجم رایانه با کیفیت بسیار خوب و نزدیک به اصل سپرد و در مخازن ایمن نگاهداشت. به این ضرورت باید دلسوزانه و آینده نگرانه اندیشید، و تا دیر نشده و شمار بیشتری از این آثار از میان نرفته است کاری بایسته کرد.

#### نمایشگاه آینه در تویقایی سرای

موزه تویقایی سرای منتخبی از آثار محفوظ در گنجینه سرشار خود را در گالریهایی در تالارهای دو سوی صحن میانی این مجموعه به تناسب و تقسیم موضوعی به نمایش گذاشته است. در یک سوی محوطه، مقابل دروازه ورودی زیبای آن، دبیرخانه تویقایی سرای است که تالارهای آن را با وسایل قدیم، میز و صندلیها و جا کتابها و جعبه آینه های عتیقه و نفیس زینت داده اند. در سوی دیگر این محوطه بنای کوچکی ست با تالار مخصوص

خواندن نسخه های خطی، که راهی هم به مخزن کتابخانه دارد. باریکه راهی از کنار این جا به بنای بازمانده از حرمخانه یا اندرونی سلطان عثمانی می رود. به لطف خانم چاقمن رئیس موزه یکی از کارمندان کتابخانه همراه شد و بخشها و غرفه های این بنا را نشان و شرح داد. حال و هوای این جا غم انگیز می نماید، و طرح و ترکیب آن با آثار حضور انبوه غلامان زنگی و خواجگان، سراها و غرفه های انبوه زنانی که سلطان داشت و سوگلیها و عمارتی خاص مادر او، داستان رقابتها و کینه ها و هوسرانیها و بر روی هم زندگی اندوهبار زندانیان حرم را در اندرونی شاهان قاجار به یاد می آورد.

در یکی از تالارهای این موزه بسیاری یادگارهای بازمانده از پیامبران را، از عصای حضرت موسی گرفته تا کلاه داوود نبی، می یابیم، که به ظاهر آثاری ست که امپراتوران عثمانی از گنجینه های سرزمینهای مانند شام و مصر و حجاز و بین النهرین در این جا گرد آورده اند.

در کنار این نمایشگاه دائمی میراث فرهنگی و هنری، نمایشگاهی کوتاه مدت نیز در یکی از تالارها ترتیب یافته بود. با موضوع «نقش آینه در آثار هنری». آینه ای که در قدیم در آسیای صغیر معمول بود، چنان که در شرق آسیا (چین، کره و ژاپن) هم، نه از آبگینه سیماب کشیده بر پشت آن، که از فلز ساخته می شد، و زیبا یان روی خود را در فلز صیقل داده شده می دیدند.

در آسیای خاوری، چینیان پیشتر از همه و بهترین آینه ها را ساختند. نمونه های بسیار از این آینه ها، ساخته چند هزار سال پیش، که در چین ساخته شده و «با کاروان حله» به ژاپن رسیده در این جا به دست آمده است. دهخدا در لغت نامه خود ذیل مدخل «آینه چینی» نوشته است: «آینه ای از فولاد جوهردار. آینه از مس و نقره و برنج (تحفه)، ظاهراً آینه حلبی نیز همین است. سجنجل (زمخشری)، آینه که از تل یا تال سازند (برهان)، و فرخی در وصف روی معشوق گفته است:

همی بنفشه دمد زیر زلف آن سرهنگ همی بر آینه چینی اندر آید زنگ»  
آینه های چینی بیشتر دایره شکل است با دسته ای. پشت این آینه ها هم نقش و نمای ریخته شده از فلز یا اثری از هنر طلاکوبی و صدف نشانی ست. بیشتر همین نقش و نگارهای پشت آینه (اکثراً نگاره اژدها یا تصاویر داستانی یا گل و شکوفه و طرحهای هنری دیگر) است که قدر و قیمت آن را معین می کند.

در آسیای صغیر هم آینه های فلزی می ساختند، و «آینه رومی» به ظرافت و نفاست معروف بود. در نمایشگاه آینه تویقایی سرای جز آینه های فلزی با طرحها و نقشهای

گونه گون، بیشتر کتابها و مینیاتورها و جعبه ها با نقش آئینه رومی یا چینی (در صحنه های داستانی، به خصوص زیبارویان آئینه به دست یا نشسته در برابر آینه) به نمایش درآمده، و این کتابها عمده دیوانهای شاعران پارسی گوی یا صحنه هایی از داستانهای آثار ادب پارسی بود که چند شعری هم در کنار یا میان نقش و تذهیب یا بر جعبه های با نقش آینه (دُرَج یا جعبه گوهر) دیده می شد. این نمونه ها تلفیقی از شعر و ادب، و هنر کتابسازی ایران و صنعت آینه سازی روم را نشان می داد.

دهخدا در یک جا آینه را « آهن مصقول و آهن پرداخت کرده و (نیز) شیشه و بلور پشت به زیبق کرده که صور اشباه خارجی در آن افتد » معنی کرده و این دو بیت را از فردوسی یاد کرده است:

فرستاد از آن آهن تیره رنگ      یکی آینه کرده روشن ز رنگ  
سکندر نهاد آینه زیر نم      همی بود تا شد سیاه و دژم  
هم او در معنی « آینه رومی » نوشته: « آینه فلزی، آینه حلبی، سَجَنَجَل، » و این بیت فرخی را شاهد آورده است:

آب گویی از آینه رومی ست      بر سرش برگ چون بر آینه زنگ  
و « آینه زدای » را آینه افروز و پرداخت کننده آینه معنی کرده است.  
گویا آینه چینی یا رومی (فلزی) را با خاکستر صیقل می دادند، و از این رو تضاد میان آینه و خاکستر (روشنی و تیرگی) از تصویرهای رایج شعری تا دوره صفویان بوده است. در دیوان بیدل دهلوی، شاعر آئینه ها، می خوانیم:

دیوانه جمال تو ار نیست از چه رو      جوهر کشیده سلسله در پای آینه  
صحبت روشندان اکسیر اقبال است و بس      آب پیدا می کند خاکستر اندر آینه  
کیست دل کز جلوه طاق گدازش جان برد      حسرت این جامی شود خاکستر اندر آینه  
تا جدا افتاده است از دولت دیدار تو      می زند مشاطه خاکستر به چشم آینه  
صائب هم در اشاره به احوال روزگار خود گفته است:

رو به هند آوردن ایرانیان بی وجه نیست      روزگار آینه را محتاج خاکستر کند  
شاعری ناشناخته نیز در قطعه ای آمده در نزهة المجالس<sup>۲۰</sup> از آینه و آهن تعبیری زیبا ساخته است:

بی زر، بت من کجا سر من دارد      کان آینه روی دل چو آهن دارد  
در آینه روی بتان خوش نگردد      چون آینه هر که وجه روشن دارد

تعبیر زنگ و آینه، تصویر شاعرانه دیگری ست، چنان که در این شعر بیدل:  
 نوردل خواهی، به فکر ظاهر آرای میباش جوش زنگار است و بس نقش و نگار آینه  
 و از ناصر خسرو است (به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل آینه):  
 چرخ کبود مانده بر او ابر جای جای چون بر زدوده آینه بر جای جای زنگ  
 آینه رومی را، به خصوص برای همراه داشتن، در پوششی پارچه ای یا نم‌دین  
 می نهادند. در داستان مثنوی، پیامبر به زید که می خواست اسرار عیان کند هشدار داد که:  
 «آینه تو چیست بیرون از غلاف» (دفتر ۱/۳۵۵۹)، و  
 «لیک درکش در نمد آینه را» (دفتر ۱/۳۵۶۶).<sup>۲۱</sup>

موسیقی ترک و میراث ایران

شامگاه چهارشنبه ۳ مارس ۱۹۹۹ (۱۲ اسفند ۱۳۷۷) در میان سفر پنج روزه به آناتولی، کاروان کوچک گشت در مهمانخانه ای در کاپادوچیا منزل داشت، و ساعاتی فراغت شب فرصتی بود برای دیدن برنامه های تلویزیون ترکیه. از ساعت ده آن شب از شبکه ۱ تلویزیون برنامه موسیقی بسیار دلنشینی پخش شد که در آن هیأت نوازنده ای آراسته و پر شمار آواز خواندگانی را که پیدا بود از معاریف هنر ترکیه اند همراهی می کرد. بخشی از آن، گوینده اعلام کرد که آوازی جمعی با آهنگی در مقام اصفهان می خوانند. این مجلس ترانه و آواز به ظاهر برای تجلیل از موسیقیدانی به نام، استاد علاءالدین یواشچه، که رهبری این ارکستر را نیز داشت، برگزار می شد، و هر کدام از خوانندگان پس از پایان آواز خود به سنت شرقی با تعظیم و دستبوسی نسبت به این استاد موسیقی ادای احترام می کرد. ترکیب این برنامه و قطعه هایی که اجرا می کرد و حال و هوای آن بسیار دلنشین بود، خاصه که نوا و ترنم موسیقی ایرانی از آن می تراوید. در فرصتی که فردای آن شب پیش آمد، از راننده «کاروان گشت» که مردی خونگرم و پر مهر و اهل دل می نمود درباره این برنامه پرسیدم. گفت که این گروه موسیقی ملی ترکیه است که کار آن در سطح بالا، وزین و علمی ست و پروفیسور علاءالدین یواشچه نیز در عرصه این هنر از ناموران است و بسیاری از ساخته های او را در کتابی پر خواستار که مجموعه ترانه های محبوب و معروف معاصر است،<sup>۲۲</sup> می توان یافت. این کتاب را همسفر صاحب‌دل همراه داشت، آورد و نشان داد و به رسم شرقی اصرار داشت که پیشکش کند. گفتم که آن را در استانبول خواهم جست. به این جا که باز گشتم، باز سراغ «صحافتلر چارسوسی» (چارسوق صحافان یا بازار کتابفروشان) رفتم، آن را یافتم. مجموعه ای از ترانه های ترکی ست که به ردیف الحان، نواها یا دستگاههای موسیقی (در ترکیه «مقام» می گویند) فصل بندی

شده است. نام این نواها یا دستگاهها را به ترتیب یاد شده در این دفتر ترانه ها، که خود نمودار تأثیر موسیقی ایرانی و زبان فارسی در این پهنه از جهان است، در این جا می آورم. عشق افزا، بسته نگار، بیاتی، بیاتی عربان، دلکش آوران، دوگاه، فرح افزا، فرحناک، گرداینه، گلزار، حجاز، حجازکار، حسینی، ... کردی، ماهور، ... نوا، نهاوند، نیکریز، نیشابور، نیشابورک، راست، رهاوی، صبا، صبا زمزمه، سه گاه، سلطانیه گاه، سوز دل، سوز دلارا، سوزناک، ... شهناز، ... شوق افزا، طاهر، ... عشاق، پگاه، زاول....

جاذبه شعر مولانا هم یکی به افسون موسیقایی آن است. به گفته استاد سید حسین نصر: «اگر دیوان کبیر، بزرگترین گنجینه عروض شعر فارسی ست که در آن بیش از پنجاه قاعده عروضی به کار برده شده است، دلیلش هماهنگی روح مولانا است با موسیقی شعر عالم غیب، که اوست مفسر بی همچون این عالم».<sup>۲۳</sup>

#### چند نکته در پایان سخن

چندی پیش یکی از دیپلماتهای بلند پایه ژاپنی که مردی نکته بین و، برخلاف سنت معمول این دیار، روشن گوی و صریح می نمود در مجلسی به مناسبت سخنی که در میان بود می گفت که: «ژاپن، استرالیا و ترکیه وجه مشترکی دارند در این که هر سه میان اروپا و آسیا یا غرب و شرق سرگردان بوده اند. در ژاپن از همان آغاز نهضت تجدد در سال ۱۸۶۸ بحشی تند و سخت در گرفت که باید آسیایی بماند یا غربی شود. سرانجام هم در تمدن مادی همپایه غرب شد و رسم و راه خاوری یا آسیایی خود را هم کم و بیش نگهداشت، هر چند که امروزه در همه وجوه حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را با اروپا همطراز می بیند و با ممالک غربی مقایسه می کند.

استرالیا که پایه و مایه کشور و دولت نو بنیاد را غربی و اروپایی می دید، خود را تافته ای جدا بافته از آسیا می دانست. اما در این چند دهه گذشته که اروپا بیان او را کمتر به صفوف خود راه دادند درسی گرفته است و تلاش دارد که از آسیا هم مانده نشود.

ترکیه که تاریخ و تمدن و اندیشه آسیایی دارد، به یاد سالهای گسترش امپراتوری عثمانی در شرق اروپا و بالکان هنوز در هوای اروپایی بودن مانده، و با این که آن شکوه و پایگاه دیگر به تاریخ پیوسته، چنین می نماید که یک پایش در اروپا و یک پایش در آسیا است.

در نقشه توریستی ترکیه و با عنوان: Turkey Tourist Map, Ministry of Tourism, «General Directory of Information Turkey» در بخشی زیر عنوان «ترکیه در اروپا» (Turkey in Europe) خاک ترکیه را به رنگ صورتی و جزئی از اروپا نموده و فاصله آن را با

پایتختهای اروپایی یاد کرده است.

\*\*\*

در آخرین روز اقامت در استانبول، با «تور» یک روزه ای که اعلام کرده بودند که گشت و گذاری ست در بخش آسیایی و اروپایی این شهر، همراه شدم. بیشتر وقت صبح به «گشت آزاد» در «بازار مصریها»، که پیشتر هم دیده بودم، و معطلی بر قایقی که بر بسفر شناور می شد، به سر آمد. سپس به اتوبوسی نشستیم که از پل بلند روی بسفر گذشت و در خیابان ساحلی بخش شرقی (آسیایی) شهر راند، و با تماشای «بیگلر بیگی سرای»، آخرین کاخ سلطان عثمانی، و یک ساعتی وقت کُشی در چایخانه ای در بلندیهای ساحلی به پایان وقت نزدیک شدیم. آخرین بخش برنامه، دیدار از نمایشگاه فرش بود که همه اهل گشت (بیشتر اروپایی) یکصدا اعلام انصراف کردند، چه می دانستند که فروشگاههای ست به نام نمایشگاه. در این چند ساعت راهنمای نسبتاً جوان ترکی که می گفت که چند حرفه را آزموده و سرانجام در کار راهنمایی جهانگردان جا افتاده است، بارها گفت که در بخش غربی استانبول منزل دارد و بنا بر این اروپایی به شمار می آید. بسیاری از کسانی که در شهر و نمایشگاهها و در راه سفر به آنها بر می خوریم به این مایه مباحث دارند.

\*\*\*

سفیر ترک در توکیو تا زگیها در مصاحبه ای (روزنامه «یومیوری»، ۷ مه ۱۹۹۹) گفته که مایه های فرهنگی مشترکی میان ژاپن و ترکیه هست، و نیز همگونیهای میان زبانهای ژاپنی و ترکی: این هر دو زبان، به احتمال، از ریشه اورال-آسیایی واحدی اند. وی از نظریه ای هم یاد کرده است که برابر آن نیاگان این هر دو قوم (ترکها و ژاپنی ها) از جایی در آسیای میانه برخاسته اند.

گفتنی ست که ترکیه تلاشی در جذب توریستهای ژاپنی دارد، و به گفته سفیر آن کشور در این جا، در سال ۱۹۹۸ حدود ۸۳۰۰۰ توریست ژاپنی به ترکیه رفته اند.

\*\*\*

یکی از استادان روزگار دیده ژاپنی که سالها در ایران و در ترکیه تحقیق کرده است، به نگارنده می گفت که این دو کشور در مقام مقایسه به ترتیب مانند کانسای (Kansai) و کانتو (Kanto) در ژاپن هستند (کانسای منطقه تمدن قدیم ژاپن، که شهرهای کیوتو، اوساکا و نارا در پهنه آن جای دارد، و کانتو در شرق ژاپن به مرکزیت توکیو). در کانسای، تمدن قدیم و بافت آن تو در تو و پیچیده است. اما در کانتو مردم یکنواخت و ساده اند. کانسای

محل «هی که» (Heike) و کاتومقر «گنجی» (Genji) ست (دو خاندان بزرگ هی که و گنجی در قرون میانه دیرزمانی بر سر قدرت کشمکش داشتند، تا گنجی چیره شد. داستانهای تاریخی بسیار درباره کشاکشهای آنان نوشته اند). برای نمونه، در کیوتو، مهد تمدن قدیم ژاپن، میزبان یا کسی که به او بر می خوریم می گوید «ئوچازوکه» (چای بفرماید!) که تعارف محض است و اگر بپذیریم نشان آداب نادانی ما.

\*\*\*

یونان در نقشه ترکیه «یونانستان» نوشته شده است. گرجستان و ارمنستان هم چنین (با پسوند «ستان») و نیز بلغارستان که ترکیه با آن هم مرز است.

زبان فارسی در زندگی مردم و در شهر و روستا همه جا زنده و برجاست. پس از زیارت مزار مولانا، به ناهارخانه ای میان راه رسیدیم. بر سر در این جا Kirazli Bahçli نوشته بود، و راهنما گفت که همان «باغچه گیلان» است. نزدیک فرودگاه از میر از نمایشگاه لباسهای چرمی دیدن شد که نام آن را Kulbey Leather نوشته بودند، و در برابر پرسش گفتند که کلمه اول این نام همان «کلبه» فارسی ست.

به شهر کوچک چاووشین که رسیدیم، راهنما گفت که مردم این جا عادت دارند که در روزهای آفتابی زمستان سینه کش دیوار بنشینند و وقت بگذرانند و پی کاری نمی روند. عیان هم بود و حاجت به بیان نداشت، و یاد رسم باستانی روستاهای خودمان را زنده می کرد.

شوشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی

\*\*\*

رئیس «خزانه» یا موزه تویقایی سرای در عذرخواهی برای معطلی مهمانان و شکایت از کارمند دیرفهم و کند کارش که متنی را (جواز دسترسی گروه تحقیق به منابع کتابخانه) چند بار برد و آورد تا آنچه را که از او خواسته شده بود کم و بیش درست بنویسد و تحویل بدهد، همان اصطلاح آشنای ایرانیها را گفت که «از یک گوشش می گیرد و از گوش دیگر بیرون می کند» یا، به اصطلاح، «یک گوشش در است و گوش دیگرش دروازه».

\*\*\*

راهنمای گشت چند روزه آناتولی که جوانی خونگرم و به چند زبان آشنا بود، مجله ای نشانم داد با عنوان Focus (Dunyayi Kesfetmek va anlamak için) (برای کشف و فهم دنیا)، شماره سپتامبر ۱۹۹۸ (Fylül, 1998) که روی جلد را به تصویر حسن صباح اختصاص داده و مقاله بالا بلندی، با عکسهایی از الموت و قلاع اسماعیلیان، درباره اهل این فرقه (حشیشان!) داشت، همراه معرفی چند کتاب درباره اسماعیلیان که از انگلیسی یا بعضاً از

فارسی به ترکی ترجمه شده است (از آن میان کتابی بود از فریدون صاحب جمع با عنوان داغین شیخی، حسن صباح (رهبر کوهستان، حسن صباح).

\*\*\*

در بیگلربیگی سرای، قصر سلطان عبدالحمید دوم بر کناره آسیایی (شرقی) بسفر، که پادشاه معزول عثمانی سالهای نومیدی خود را در آن گذراند و اکنون موزه ای ست با خدم و حشم یاد آور روزگار رونق آن، راهنما در اتاق ناهار خوری خانوادگی سلطان میز بلند و صندلیهای دور آن را که زیبا و مزین بود نشان داد و گفت که ساخته دست خود سلطان است که به کارنجاری دلبستگی داشت. درباره این پادشاه عثمانی که روزگار او با دوره بحران و قیام ترکهای جوان مصادف شد، اشاره های خواندنی در روزنامه خاطرات عین السلطنه یافتیم که بخشی از آن در زیر می آید:

(۷ محرم ۱۳۳۱ هـ. ق.) سلطان عبدالحمید (در تبعید) را از سالونیک به اسلامبول و قصر بیگلربیگی آوردند. اما چطور؟ تا کشتی آلمان و صاحب منصبهای آلمان نرفت تمکین نکرده و نیامد. از صحبتهای او شرحی در روزنامه ها می دهند. مثلاً این آدم در مدت العمر خود فرانسه سه کلمه حرف نزده بود و همچونموده بود ابدأ فرانسه نمی داند، لیکن در کشتی به زبان خیلی فصیح همه را فرانسه صحبت داشته و از تمام امورات که در مدت حبس واقع شده بود به خوبی آگاه بود، که مایه حیرت همه مردم شده. سی سال این آدم سلطان عثمانی بود، یک وجب خاک او را کسی نتوانست تصرف کند. سه سال است خارج شده، دیگر از عثمانی چیزی باقی نمانده. وقتی که از کشتی آلمان پیاده شده گفته است شکر می کنم خدا را که فقط مسؤولیت این چند نفر زن با من است. تا در کشتی بوده همه را صحبت کرده بشاش و خندان بوده. وارد عمارت بیگلربیگی که می شود باز سکوت می کند و مشغول سگها و مرغها و سایر حیوانات می شود. حالا قدر همچو سلطانی را باید دانست که ابدأ نمر ندارد و عثمانی مضحل شد و رفت....<sup>۲۴</sup>

\*\*\*

باز مانده بناهای امپراتوری روم شرقی (بیزانس)، از آن میان تماشاخانه هیراپولیس (Hierapolis)، خرابه های افه زوس (Ephesus) و مانند آن، در عظمت و تنوع و تأثیر چیزی از ویرانه های رم در ایتالیا کم ندارد، و برای ما ایرانیان تا اندازه بسیار ناشناخته مانده است. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (ترجمه فارسی، صفحه های ۱۳۸ و ۱۳۹)<sup>۲۵</sup> اسامی پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی) و سالهای سلطنت آنان را (به حروف ابجد) آورده است، که شامل چهل نام است. با ذکر مدت سلطنت هریک و جمله سالها و ماهها « بنا بر آنچه حمزة بن حسن اصفهانی از وکیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم



نوشته بود، نقل نموده).

\*\*\*

چند شب در اوایل ماه مارس (نیمه اسفند ۱۳۷۷) که فرصت دیدن برنامه اخبار شب تلویزیون ترکیه دست داد، در بخش پیش بینی هوا، نقشه بخش وسیعی از آسیای غربی و میانه را نشان داد، و هوای نقاطی تا آن سوی دریای خزر را اعلام کرد. از آن میان شهری به نام آستانه. آستانه را در نقشه های موجود نیافتم تا در نامه فرهنگستان (۱۲، ش ۴ سال سوم، ص ۱۸۷-۱۸۸)، که به تازگی برایم رسیده است، در بخش «اخبار ویژه» مطلب زیر را خواندم:

چندی پیش در نشریه «ورمیا پو گرنویچو» چاپ قزاقستان، خبری درج شد با این عنوان: به زودی مراسم افتتاح پایتخت جدید قزاقستان در شهر آستانه برگزار خواهد شد.

.... نام شهر مذکور در سالهای اخیر چندین بار عوض شده است. نام پیشین آن، آق ملا، به معنای گور سفید یا مزار مقدس بوده است... نام دیگر این شهر تسلینوگراد به معنای شهر دارای کشتزار بوده است ولی این نام چندان دوام نکرد و باز به آق ملا تبدیل شد. تا آن که چندی پیش به دستور نور سلطان نظر با یف رئیس جمهور قزاقستان شهر آستانه نام گرفت... این واژه قطعاً ایرانی ست... ناظر است به آستان شاهان و دربار امیران که طبعاً در مرکز کشور واقع بوده است.

\*\*\*

از چیزهایی که توجه ما ایرانیان را در کشور ترکیه به خود می گیرد، علاقه و عنایتی ست که مردم این جا به «ملا نصرالدین» دارند و او را «نصرالدین خوجا» (خواجه نصرالدین) می نامند. فروشگاهها، چایخانه ها و رستورانهای فراوان نام نصرالدین دارد و کتاب داستانهای او را به بسیاری زبانهای رایج دنیا با تصاویر زنده و چشمگیر آماده کرده اند و در دسترس توریستهاست. در شماری از تقاطعها و میدانها، در شهرها و میان راه، مجسمه «نصرالدین خوجا» را که وارونه بر خر خود سوار است می توان دید.

\*\*\*

ترکیه از سه ربع قرن پیش سیاست جدایی دین از دولت را اعلام و اجرا کرده است (در سال ۱۹۹۸ مراسم گسترده هفتاد و پنجمین سال بنیاد ترکیه نوین برگزار شد)، اما جوش و جلوه اسلام در همه جای این سرزمین پویا و نمودار است. در ساعتی ظهر جماعتی که برای نماز گزاردن در مساجد استانبول می رود شور و حرکت تازه ای به محله های قدیمی این شهر می بخشد. دیدارم از آناتولی در نیمه اسفندماه نزدیک موسم حج و مقارن بود با عزیمت زائران به سوی کعبه. در ساعتی میان روز که از شهرهای کوچک و بزرگ

می گذشتیم، راهنما دسته هایی از مردم را این جا و آن جا نشان می داد و می گفت که برای بدرقه کردن زائری رهسپار کعبه گرد آمده اند. دوشنبه ۱۰ اسفند هنگام ظهر که به شهر آوانوس (Avanos) رسیدیم، چند جا به این جمع بدرقه زائران که زن و مرد و پیر و جوان همراه بودند برخوردیم. شنبه ۶ مارس (۱۵ اسفند) برای سفر بازگشت چند ساعتی زودتر به فرودگاه استانبول رفتم، با این خیال که اندکی دور از قیل و قال شهر بیاسایم. تالار انتظار پر از روستاییان راهی حج بود که همه پیش پیش عنوان حاجی را به همسفران داده بودند و مجلسی داشتند پر هیاهو. شگفتا که یک شهری در میانشان پیدا نمی نمود، و نه احدی از نسوان. ندانستم که حاجیه خانمها در تالار دیگری جمعند یا که منع و محدودیتی برای این سفر دارند.

سرماخوردگی سخت توان و امانم را گرفته بود، و تلفن پزشک کشیک فرودگاه تمام نمی شد تا دارویی برای نشانیدن التهاب بگیرم. قرصهایی را هم که جوانی بی سیم به دست، به ظاهر مأمور انتظامات فرودگاه، با به هم ریختن جعبه روی میز دکتر جدا کرد و داد جرأت نکردم که مصرف کنم. سوار هواپیما که شدم، مهماندار آداب دان کاتی - پاسیفیک داروی مسکنی با لیوانی آب آورد که اثر کرد و تا اوساکا، در حالتی نیمه خواب، درد گلو فراموشم شد. روزهای این سفر که یاد می آید می بینم که از روی انصاف ترکها با همه تلقینها و تأثیرهای سیاست و احوال روز مهر و مهمان نوازی و انسانیت نشان دادند، و جایی که دو هفته به دیدنش گذراندم و یک ماه هم به بیماری و نقاهت سوقات سفر، ارزش گشت و تماشا داشت.

دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، ژاپن

### یادداشتها

- ۱- محمد بن محمود همدانی، عجایب نامه، به کوشش جعفر مدرس صادقی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۷۰.
- ۲- ادوارد گیون، انحطاط و سقوط امپراطوری روم، تلخیص دی. ام. لو، ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی)، تهران، ۱۳۷۱ (چاپ دوم)، ص ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱.
- ۳- مرحوم دهخدا در شرح این مثل نوشته است: «در شدت محاصره قسطنطنیه آن گاه که تسخیر عاصمه روم شرقی مسلم بود، جاسوسان محمد دوم را آگاهی بردند که در شهر انقلابی عظیم است، چه کشیشان و بالتبع دیگر مردمان در مسأله کلامی بر دو بخش شده و هم اکنون امپراتور و سایر سران در کلیسای قدیس صوفی گرد آمده اند و بحث می کنند که زخم وارد بر مسیح آیا بر جنبه لاهوت آن حضرت خورده یا ناسوت او. محمد در حال تیری از تویی سنگین به همان کلیسا گشاد داد و چون اصابت کرد گفت: «هم به لاهوتش خورد، هم به ناسوتش!» (امثال و حکم).
- ۴- ادوارد گیون، پیشین، ص ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶.

- ۵- ابوبکر تهرانی، کتاب تاریخ دیار بکر به (تاریخ حسن بیک آق قویونلو و...)، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر (چاپ تازه در ترکیه. چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۶ از سوی انتشارات طهوری در تهران منتشر شد).
- ۶- Anna G. Edmonds, *Turkey's Religious Sites*, Istanbul, 1997, P.23.
- ۷- همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۸- نقل شده از: Mehmet Önder, *The Museum of Mevlâna*, Ajans-Turk, n.d., pp. 408.
- ۹- بنگرید به مقدمه دکتر محمد استعلامی بر مثنوی ویراسته ایشان، انتشارات زوار، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، ص پنجاه و یک و پنجاه و دو.
- ۱۰- نقل شده از: گزارش هاشم رجب زاده: «بانک درای کاروان خاورشناسی ژاپن»، در: آینده، سال یازدهم، شماره ۴-۵ (تیر- مرداد ۱۳۶۴) ص ۳۳۰ تا ۳۳۷.
- ۱۱- مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه»، در: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۲، سال چهارم، دی ماه ۱۳۳۵، ص ۴۲ تا ۴۸.
- ۱۲- به همین قرینه، همسایگان باختری ما مولانا عبدالرحمن جامی را ترک می شناسند، همراه عبدالقادر مراغی و بسیاری دیگر از بزرگان علم و ادب ایران. عبدالقادر مراغی موسیقیدان و مؤلف مقاصدالاحسان نیز از توجه سلطان مراد عثمانی برخوردار بود، و پسر او و پسرزاده اش در اسلامبول سکنی گزیدند.
- ۱۳- بنگرید:
- Basil Gray, *The World History of Rashid al-Din; A Study of the Royal Asiatic Society Manuscript*, London, 1975, Cover.
- ۱۴- رشیدالدین فضل الله همدانی، لطائف الحقایق، به کوشش غلامرضا طاهر، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۵۰-ده.
- ۱۵- نامه فرهنگستان (زبان و ادب فارسی)، ۱۲ (سال سوم، ش ۴)، زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۴۳ تا ۱۴۵.
- ۱۶- مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه (۳)»، در: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۳، سال هشتم، فروردین ۱۳۴۰، ص ۱ تا ۴.
- ۱۷- دروغ و درد که این مجموعه نفیس عکس نسخه های خطی در کتابخانه های ما سرنوشتی غم انگیز یافته است. در سخنی با عنوان «گزارش» در فصلنامه گلستان ش ۱، سال دوم (بهار ۱۳۷۷)، ص ۱۴۷، چنین می خوانیم:
- «با کمال تأسف به دلیل وضعیت نامناسب مخازن نگهداری این منابع نفیس و بی نظیر و گرما و سرمای شدید ایام سال، بیشتر میکروفیلرها که از کتابهای نادر داخل و خارج تهیه شده و دیگر به اصل آنها دسترسی نیست - چون بعضاً مجموعه های شخصی بوده و به علل مختلف متفرق و پراکنده شده یا از بین رفته - فاسد و غیر قابل استفاده شده است.
- «به عنوان مثال، چهل سال پیش مرحوم مجتبی مینوی در حدود یک هزار حلقه میکروفیلم از کتابهای خطی در ترکیه برای کتابخانه مرکزی تهیه کرد که در حال حاضر اساتید و دانشجویان اهل ترکیه برای مطالعه و گرفتن تصویر از آنها به ایران می آیند. اما به علت عوامل مذکور قابل تصویر برداری و استفاده نیست.»
- ۱۸- فهرستواره کتابخانه مینوی و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، پژوهشگاه، ۱۳۷۴.
- ۱۹- شرح نفیس «خزینه» تویقایی سرای از قول دوست هنرشناس ایران پژوه، آقای یوشی فوساسیه کی، مدرس ایران شناسی دانشگاههای کبی نو و تودکای ژاپن، نقل شد.
- ۲۰- جمال خلیل شیروانی، نزهة المجالس، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۱۲.

۲۱- مولوی، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر محمد استعلامی، پیشین.

۲۲- Ismet Özogus, *Inci Yayincilik*, Istanbul, 1998.

۲۳- از مقاله سید حسین نصر، «چرا مولانا و چرا اکنون»، (به مناسبت مجلس بزرگداشت مولوی)، در: فصلنامه

گلستان، ش ۲، سال دوم (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۴.

۲۴- عین السلطنه قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات، ج ۵، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۸۲۱-۳۸۲۲.

۲۵- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، امیرکبیر، ۱۳۶۳ (چاپ سوم؛ چاپ اول ۱۳۲۱، دوم

۱۳۵۲).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی